

با سلام خدمت آقای شهبازی و دوستان عزیز
منظور ما، پس زمینه تمام اهداف ما

به لطف آقای شهبازی و دوستان معنوی متوجه تفاوت میان منظور و هدف شدم. واقعاً هم خیلی با هم فرق دارند. منظور ما در این جهان یکی است. منظور یکتاست. منظور ما همیشه نقد است. منظور همیشه اول می آید. منظور همیشه در اولویت است. منظور ثابت، ساکن و جاودانه است. بین ما و منظور ما هیچ فاصله‌ای وجود ندارد. چون منظور ما، خودمان هستیم. بی‌رنگ بودن است. اصل خودمان است. منظور ما عدم کردن مرکز و عدم نگه داشتن مرکز و اجازه دادن به خداوند جهت فکر و عمل و رقص و پایکوبی در مرکزمان است.

اما اهداف ما رنگارنگ و دنیایی هستند. مثلاً ما می‌خواهیم فلان مدرک را بدست بیاوریم. فلان ساز موسیقی را یاد بگیریم. فلان مقام کاری را بدست بیاوریم. به وزن مطلوب خود برسیم یا هیکل خود را پرورش دهیم. همانطور که مشخص است اهداف مادی نقد نیستند. حالت نسبه دارند. همیشه بین ما و آنها فاصله وجود دارد. فاصله مکانی، یا فاصله زمانی، یا کمیتی یا کیفیتی یا هر نوع فاصله دیگری. اگر هم به یکی از آنها برسیم، هدف دیگری خلق می‌شود و دوباره فاصله بوجود می‌آید.

حال چیزی که در خودم شناسایی کردم این است که من دائماً نگاهم به اهداف بوده. می‌دانستم که منظور، مد نظر است و من اول از همه باید به خداوند زنده باشم. اما در عمل طور دیگری عمل می‌کردم. در عمل اهداف را خیلی خیلی جدی‌تر از منظورم از آمدن به این جهان می‌گرفتم. سپس وقتی کار مربوط به هدفم تمام می‌شد، بعد از ساعاتی، در اوقات فراغتم یک سری هم به منظورم می‌زدم. در صورتی که در حال حاضر این سبک زندگی را کاملاً اشتباه می‌بینم. در واقع این سبک با بی‌مردی‌های خیلی زیادی مواجه خواهد شد. چون همیشه بین ما و اهداف فاصله و موانعی وجود دارد که باعث می‌شوند به جهت ذهنی برویم و دردمان بیاید.

اما خب خدا رو شکر که همین بی‌مردی‌ها، همین تیرهای برخاسته از شصت آگهی خداوند، برایم قلاووز بهشت شدند و به من قدرت تمییز و تشخیص دادند. الان می‌دانم که منظور من باید همیشه در اولویت باشد. یا بهتره بگم، الان دارم تلاش می‌کنم که در عمل منظورم را سرخیل و جلودار خودم کنم و همیشه فعال نگهش دارم. یعنی من همیشه، شش‌دانگ باید حواسم به خداوند باشد. حتی در هنگام کارهای مربوط به اهدافم نیز باید یاد خدا کنم که یک وقت خدایی نکرده کاملاً جذب اتفاق نشوم. مخصوصاً اتفاق‌هایی که کمین کرده‌اند تا حزم و صبر مرا به چالش بکشند. اگر حواسم دائماً به منظورم باشه، از پس چالش‌های کمین کرده هم راحت‌تر بر می‌آیم.

ابیات زیر می‌گویند که من باید فقط مرکز را عدم نگه دارم و در راه پاک سازی درون و دیدن معشوق بکوشم. بقیه کارها و اهداف خود به خود توسط فکر و عمل خداوند انجام می‌شود.

کاری نداریم ای پدر، جز خدمت ساقی خود
ای ساقی افزون ده قدح، تا وارهییم از نیک و بد
مولوی، دیوان شمس، غزل ۵۳۷

تنها کار ما خدمت کردن به معشوق است. یعنی فضاگشایی، صبر، شکر و حزم و اتقوا و سایر ابزارهای خدایی. فقط همین. باید اختیار را به خداوند واگذار کنیم. باید خوب و بد کردن‌ها و قضاوت‌های من‌ذهنی و کلاً آلت من‌ذهنی را ببندیم تا خداوند فرمان را دستش بگیرد.

هر آدمی را در جهان، آورد حق در پیشه‌ای
در پیشه بی‌پیشگی کرده است ما را نامزد **او خوانده می‌شود**
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۵۳۷

پس همه ما یک یا چند پیشه این جهانی داریم. ولی تمامی این‌ها اهداف محسوب می‌شوند نه منظور. منظور اصلی ما از آمدن به این جهان، بی‌پیشگی است که همیشه در اولویت است و ما برای همین منظور نامزد شدیم. یعنی انداختن من‌ذهنی و یکی شدن با خدا. انداختن تمامی تصاویر فکرهای همانیده که مرتب در ذهنمان حواس ما را از اصلمان پرت می‌کنند.

کاری ندارد این جهان، تا چند گل کاری کنم؟
حاجت ندارد یار من، تا که منش باری کنم
مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۳۷۶

هیچ کاری جز تهیه تدارکات، جهت دیدن خداوند نداریم. یعنی ما هیچ کاری جز خالی کردن مرکز و ذهنمان از تصاویر همانیده و تقدیم ذهن ساده‌شده به خداوند نداریم. خداوند عقل کل است و اگر فضاگشایی کنیم و مرکز را عدم کنیم و منظورمان را که یکی شدن با خداست را دائماً در این لحظه در اولویت خود قرار دهیم و این سبک را هر روزه و در هر لحظه اجرایی کنیم، خداوند خودش کارها را درست پیش خواهد برد. در واقع خداوند از طریق ما فکر و عمل می‌کنه. ما یک‌جواری می‌شویم عامل اجرایی بدون قضاوت. خوب و بد نمی‌کنیم. ترازو نمی‌زنیم. فقط خرد جاری شده در ذهن ساده‌شده‌مان را اجرا می‌کنیم. در واقع او از طریق ما اجرا می‌کند.

سرمست کاری کی کند، مست آن کند که می کند
باده خدایی طی کند، هر دو جهان را تا صمد
مولوی، دیوان شمس، غزل ۵۳۷

اگر واقعاً طلب داشته باشیم و عاشق باشیم تنها به حرف می خداوند گوش می دهیم، تنها به حرف خداوند و مردان خدا مثل مولانا گوش می دهیم. و این ما را به نقطه‌ای خواهد کشاند که کاملاً بی‌نیاز از جهان خواهیم شد. چون به اصل خود، به منبع عشق و عقل کل وصل می شویم. هر چیزی که نیاز داشته باشیم جهت خوشبخت بودن و سعادت‌مند بودن در آنجاست.

صبح نزدیک است خاموش کم خروش
من همی کوشم پی تو، تو مکوش
مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۱۱

ذهن را خاموش کنیم. ذهن ساده‌شده را که عاری از تصاویر متحرک من ذهنیست را تقدیم خداوند کنیم. فقط همین. بقیه کارها همگی کارافزایست چون بر اساس من ذهنی خواهد بود.

ما رمیت اذ رمیت گفت حق
کار حق بر کارها دارد سبق
مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۳۰۶

سوره انفال آیه ۱۷: و هنگامی که تیر پرتاب کردی، تو پرتاب نکردی، بلکه خداوند پرتاب کرد....

پس تیرانداز واقعی خداوند است. با تیرهای خردش ما را بیدار می کند. و این موضوع را به ما یادآور می شود که فکر و عمل بر اساس خداوند، یعنی فضاگشایی، تسلیم، حذف مقاومت و جاری ساختن و اجرایی کردن خرد خداوند و پخش عشق، بر تمامی کارهای مربوط به اهداف بیرونی ما اولویت دارند.

یعنی حتی اگر رهبر کل کره زمین باشیم، حتی اگر رهبر کل کهکشان راه شیری و سایر افلاک باشیم، باز هم نباید آن‌ها را در مرکز قرار دهیم و ارجحیت داشته باشند. همیشه منظور من در اولویت است. اصلاً وضعیت مادی فرقی ندارد. منظور، یکتاست. و در اولویت است.

تمام اهداف بیرونی تمام‌نشده‌نی و دست‌نیافتنی هستند. همیشه هدف بیرونی جدیدی توسط ما مطرح می شود. به یک هدفی برسیم، ده تای دیگر طرح می شوند. اگر صرفاً به اهداف بچسبیم، چونکه بین من و اهداف همیشه فاصله وجود دارد، صد در صد دچار درد و بی‌مرادی خواهیم شد. بدون شک.

اما منظور ما حی و حاضر و نقد و کامل و برگزیده است و باید پس‌زمینه تمامی اهداف ما باشد. همه اهداف باید روی ستون منظور ما بنا شوند تا بادام مغزدار عشق و خرد و آبادانی به ثمر بیاید. در این صورت فاصله بین اهداف دیگر مهم نخواهد بود. چون در مرکز، منظور، حاکم است چون من منظورم را عملی کرده‌ام و دیگر فاصله بین اهداف اصلاً مرا تکان نمی‌دهند و اهداف مادی صرفاً یک بازی تلقی خواهند شد.

با تشکر از همه شما، شاد باشید
اشکان از مازندران